

تحلیل مشارکت‌پذیری زنان: ضرورتی در بهسازی سکونتگاه‌های غیررسمی (مطالعه‌ی موردی: محله‌ی آبک، منطقه‌ی یک شهر تهران)

ژیلا سجادی* - استادیار گروه جغرافیا، دانشگاه شهید بهشتی
فاطمه سوری - کارشناس ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه شهید بهشتی

پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۰۷/۱۲ تأیید نهایی: ۱۳۹۰/۱۲/۱۷

چکیده

گسترش سکونتگاه‌های غیررسمی، از جمله چالش‌های جدی فراروی تحقق ابعاد مختلف توسعه‌ی پایدار شهری، به‌ویژه در کشورهای رو به پیشرفت تلقی می‌شود. این پدیده‌ی ناخوشایند، نتیجه‌ی اعمال سیاست‌های خطی و آمرانه و به‌اصطلاح از بالا به پایین در برنامه‌های توسعه‌ی این کشورها بوده که مسئله‌ی فقر شهری را بیش از هر وقت دامن زده و به پیروی از آن، ضرورت تغییراتی در نگرش به مسئله‌ی سکونتگاه‌های غیررسمی را مطرح ساخته است. در این راستا، مشارکت مردم در برنامه‌ریزی این سکونتگاه‌ها می‌تواند، نگرشی برگماتیستی و واقع‌بینانه در برخورد با مسئله‌ی فوق تلقی شود؛ چرا که در عمل از طریق چرخه‌ای به توانمندسازی، تشکیل سرمایه‌های اجتماعی و درنهایت، موفقیت برنامه‌ها و مشارکت بیشتر ساکنان می‌انجامد. پژوهش حاضر با هدف شناسایی عوامل مؤثر بر میزان مشارکت‌پذیری زنان در فرایند بهسازی محله‌ی آبک با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و گردآوری اطلاعات، از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و میدانی تدوین شده است. چارچوب مکانی نمونه‌گیری محله‌ی آبک و جامعه‌ی آماری پژوهش، زنان ۳۰ سال به بالا در محله‌ی مورد مطالعه بوده است. جامعه‌ی نمونه ۸۷ نفر و پرسشگری با روش تصادفی ساده و با استفاده از سؤالات باز، جهت بالابردن دقت و محدود نکردن پاسخ‌ها انجام گرفته است. تجزیه و تحلیل داده‌ها با روش‌های مختلف آماری، شامل توصیفی، ترکیبی و روش تحلیل عاملی با استفاده از نرم‌افزار SPSS انجام گرفته است. یافته‌های پژوهش پیش رو نشان داده است که هرچه حس تعلق به مکان در میان زنان بالاتر باشد، میزان مشارکت‌پذیری آنان نیز بالاتر بوده و از سوی دیگر، بالاتر بودن میزان مشارکت‌پذیری، به‌طور حتم به‌معنای بالاتر بودن سطح اقتصادی - اجتماعی زنان نیست.

کلیدواژه‌ها: سکونتگاه غیررسمی، مشارکت زنان، توانمندسازی، محله‌ی آبک.

مقدمه

سکونتگاه‌های غیررسمی به‌عنوان بارزترین نماد فقر شهری، پیامد فضایی - مکانی ناشی از اعمال سیاست‌های تمرکزگرا در برنامه‌های توسعه در کشورهای رو به پیشرفت، از جمله ایران هستند. گسترش بی‌رویه این سکونتگاه‌ها در درون و مجاور شهرها با تجمعی از اقشار کم درآمد، محروم و منزوی و از نظر اجتماعی و کالبدی خودرو، بی‌قواره و ناکارآمد که نشانگر وضعیّت اقتصادی - اجتماعی ساکنان آن است، سبب توجّه به ارتباط بین فقر و حکمروایی شهری - به‌ویژه با شهری شدن فقر - شده است؛ بدین معنی که عملکرد نامناسب مدیریت شهری در برخورد با این سکونتگاه‌ها را عامل تداوم فقر و نابسامانی اقتصادی، اجتماعی، کالبدی و زیست‌محیطی آنها می‌دانند. در نتیجه با تشدید فقر و افزایش مسائل اجتماعی - فضایی ناشی از چنین بی‌توجهی، همراه با اهمیّت توجّه به پایداری توسعه‌ی شهرها، ضرورت اتخاذ سیاستی واقع‌بینانه که بر حقوق شهروندی ساکنان این سکونتگاه‌ها تأکید کند را طیّ دو دهه‌ی اخیر مطرح ساخته است. بر این اساس، راهبرد مسئولان شهری از دیدگاه تخریب، به راهبردهایی چون توانمندسازی و بهسازی با رویکردی مشارکتی در حلّ مشکلات این سکونتگاه‌ها تغییر یافته است. در واقع، تلقی ساکنان این سکونتگاه‌ها، به‌عنوان شهروندانی که می‌توانند در تصمیم‌هایی مشارکت کنند که در راستای بهسازی محیط زندگی خود می‌گیرند، به‌عنوان راه‌حلّ رهایی از وضعیّت نابسامان این سکونتگاه‌ها تشخیص داده شده است. هرچند جدایی جنسیتی در نقش‌پذیری، برخلاف اصول مشارکت است؛ اما در این میان، اهمیّت زنان، به‌عنوان نیمی از جمعیت این سکونتگاه‌ها با داشتن نقش مادرانه و علاقه به پرورش فرزندان‌شان در محیط‌هایی که از نظر فیزیکی، اجتماعی و زیست‌محیطی سالم و مناسب هستند را نیز، نمی‌بایست مورد غفلت قرار داد. بنابراین با شناخت از ظرفیت‌ها و عوامل مؤثر در مشارکت‌پذیری زنان، می‌توان در امر بهسازی سکونتگاه‌های یاد شده گام مؤثری برداشت.

در این پژوهش با بررسی عوامل مؤثر در تمایل زنان به مشارکت در بهسازی محله‌ی آبک، واقع در شهرداری منطقه‌ی ۱، ضرورت توجّه به اتخاذ راهکار توانمندسازی زنان در بهسازی سکونتگاه‌های غیررسمی تأکید شده است. در این راستا فرضیه‌های زیر مطرح هستند:

۱. بین وضعیّت اقتصادی - اجتماعی زنان و میزان آگاهی آنان از مشکلات اجتماعی - فضایی محدوده‌ی مورد مطالعه با میزان تمایل آنها به مشارکت در امر بهسازی، رابطه‌ی معناداری وجود دارد.
۲. کمبود کاربری‌های مختص به فعالیت‌های اجتماعی - فرهنگی زنان در محدوده‌ی مورد مطالعه، بر بی‌توجهی مدیریت شهری به نقش مشارکت‌پذیری آنان در امر بهسازی محدوده‌ی مورد مطالعه دلالت دارد.

اهدافی که پژوهش پیش رو در پی دستیابی به آنهاست، اول یافتن عوامل مؤثر بر مشارکت زنان در امر بهسازی محله‌های غیررسمی بوده و دوم، کسب اطلاع از اقداماتی است که مدیریت شهری تاکنون در راستای توانمندسازی زنان محله‌ی مورد مطالعه انجام داده است تا بتوان بر اساس آن، به ارائه‌ی راهکارهایی در زمینه‌ی افزایش مشارکت‌پذیری زنان در امر بهسازی محله‌ها غیررسمی پرداخت.

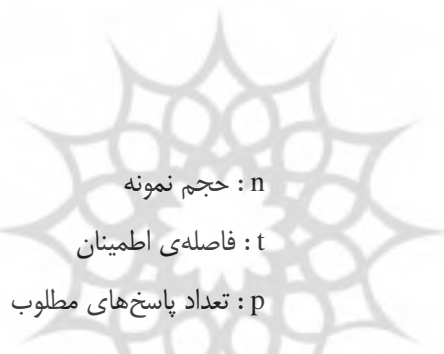
ضرورت پرداختن به نقش زنان در بهسازی سکونتگاه‌های غیررسمی با علم به اهمیّت نقش مادری در تأمین محیطی امن و سالم برای پرورش فرزندان، ضرورتی قانونی است؛ چراکه در مجموعه قوانین کشوری، مواردی وجود دارد

که تقویت مشارکت زنان را مورد تأیید قرار داده‌اند، اما در برنامه‌های بهسازی مناطق غیررسمی اهمیت نقش زنان، به‌عنوان یک ضرورت و الزام، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. به‌عنوان نمونه، در اصل ۲۱ بند ۱ قانون اساسی، سند چشم‌انداز بیست‌ساله، منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان، بند «الف» ماده‌ی ۱۱۱ قانون برنامه‌ی چهارم، سند توانمندسازی و ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی، بر اهمیت نقش زنان به خوبی تأکید شده است، اما آنچه حائز اهمیت است، آنکه آیا با توجه به این اسناد قانونی، اقدامات برنامه‌ای و اجرایی نیز انجام شده است؟

پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و استفاده از اطلاعات اسنادی و کتابخانه‌ای در بخش نظری و اطلاعات و مشاهدات میدانی (مصاحبه - پرسشگری) در بخش عملی انجام شده است. همچنین چارچوب مکانی نمونه‌گیری، محلّه‌ی آبک و جامعه‌ی آماری پژوهش، زنان (مادران ۳۰ سال به بالا) ساکن در محلّه‌ی مورد مطالعه بوده است. برای محاسبه‌ی تعداد نمونه‌ها، نخست از روش نمونه‌ی راهنما (بر اساس میزان آشنایی با مفهوم مشارکت) و سپس از رابطه‌ی کوکران استفاده شده است:

$$n = \frac{\frac{t^2 pq}{d^2}}{1 + \frac{1}{N} \left(\frac{t^2 pq}{d^2} - 1 \right)}$$

رابطه‌ی (۱)



N: حجم جامعه
d: دقت احتمالی
q: تعداد پاسخ‌های نامطلوب
n: حجم نمونه
t: فاصله‌ی اطمینان
p: تعداد پاسخ‌های مطلوب

در رابطه‌ی شماره‌ی ۱، حجم جامعه‌ی نمونه (N) که در حقیقت جمعیت زنان بالای ۳۰ سال محلّه‌ی آبک هستند، برابر با ۶۸۳ نفر در نظر گرفته شده است. همچنین مقادیر P و q به ترتیب برابر با ۰/۸۵ و ۰/۱۵ بوده و میزان دقت احتمالی پژوهش ۹۵ درصد با فاصله اطمینان ۵ درصد منظور شده است. بدین ترتیب حجم نمونه‌ی به‌دست‌آمده، کمابیش برابر با ۸۷ نفر بوده که در این پژوهش برای افزایش میزان دقت و کاستن از میزان خطای احتمالی، این تعداد تا ۱۰۰ نمونه افزایش داده شده است. درنهایت، اطلاعات به‌دست آمده از نمونه‌های مورد مطالعه با استفاده از نرم‌افزار EXCEL و SPSS مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

مبانی نظری

سکونتگاه‌های غیررسمی، به‌عنوان متمرکزترین محل زندگی فقرا و محل تمرکز بدترین وضعیت فقر، نتیجه‌ی عدم توانایی دولت در تولید مسکن متناسب با رشد جمعیت و افزایش مهاجرت‌های روستا - شهری به‌شمار می‌رود (محمدی، ۱۳۸۶: ۱۴۵؛ حاضری نیری، ۱۳۸۷: ۱۱). سکونتگاه‌های غیررسمی - از دسته پیامدهای گسترش شهرنشینی شتابان در ایران - نوعی اسکان درون یا مجاور شهرهاست که دارای سیمایی ناخوشایند و بافتی نامتعارف با شهر است و به نام‌هایی همچون بافت نابسامان، اسکان غیررسمی، سکونتگاه‌های خودرو، بدون برنامه، نامنظم و فاقد مقررات از آنها یاد می‌شود. ازجمله نشانه‌های عمده‌ی این گونه محلّه‌ها، می‌توان به ساخت‌وساز غیرمجاز و غیراصولی، استفاده از مصالح نامرغوب و

غیرمتعارف، کمبود امکانات و خدمات زیربنایی، فشردگی بافت و کمبود دسترسی‌های مناسب، کمبود فضاهای سبز و باز و مانند آنها اشاره کرد (محمّدی، ۱۳۸۹: ۶؛ کاکویی و دیگران، ۱۳۸۲: ۴).

تاکنون رویکردهای متعدّدی به مسئله‌ی اسکان غیررسمی وجود داشته است که از آن دسته، می‌توان به نادیده‌گرفتن، اقدامات بولدوزری و پاکسازی، پذیرش و ادغام آنها در بافت شهر، اقدامات موردی و موضعی برپایه‌ی تهدید و فشار به ترک محل، سایت - سرویس و... اشاره کرد (Aldrish, 1995: 45; Turner, 1982: 163). مطالعه‌ی تجارب جهانی در ارتباط با این مسئله، نوعی از رویکردهای مبتنی بر پذیرش و استفاده از منابع درونی این اجتماعات با ایجاد انگیزه‌هایی از سوی منابع دولتی را معرفی می‌کند. از جمله این اقدامات، می‌توان به مشارکت، بهسازی و توانمندسازی اشاره کرد. (Abonyo, 1999: 87).

بهسازی درحقیقت آغازی برای به‌رسمیت‌شناختن حق شهروندی و حق زندگی فقرا در شهر است (ایراندوست، ۱۳۸۸: ۱۲۳). شواهدی از سراسر جهان وجود دارد که ثابت می‌کند، بهبود محیط فیزیکی می‌تواند سرآغاز توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی گسترده باشد و همچنین در سطح محلی نیز، می‌تواند محرک مهمی برای همکاری اجتماعات، بسیج منابع مالی و انسانی محلی و به‌ویژه بهبود نقش زنان باشد (Elda, 1998: 18). در بهسازی سکونتگاه‌های غیررسمی، توانمندسازی حاشیه‌نشینان، از جمله زنان و مشارکت آنها در این فرایند کاملاً ضروری تشخیص داده شده است. درحقیقت، برای دستیابی به هر نوع توسعه یا بهسازی و نوسازی، مشارکت فعال مردم و از جمله زنان در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی انکار نکردنی است (Shami, 1996: 89).

مشارکت مردم در برنامه‌ریزی شهری را می‌توان نگرشی پرگماتیستی و واقع بینانه در برخورد با نارسایی‌های ناشی از برنامه‌های به‌اصطلاح از بالا به پایین تلقی کرد. شکست این برنامه در دستیابی به اهداف خود، این تصور را پرورش داد که نبود مشارکت‌های مردمی در طراحی، اجرا و ارزیابی آنها، زمینه‌ی ناکامی این برنامه‌ها بوده است. مشارکت مردم در برنامه‌ریزی از سال‌های ۱۹۶۰ در کشورهای پیشرفته و از ۱۹۷۰ در کشورهای رو به پیشرفت مرسوم شد. این نگرش به‌دنبال تأکید بر ابعاد اجتماعی در برنامه‌های توسعه آغاز شد و با اهمیت توجه به پایداری اجتماعی، به عنوان بستر تحقق سایر ابعاد پایداری مورد توجه بیشتری قرار گرفته است (UNHSP, 2009: 65). به نظر دسی^۱ تعاریف متعدّدی از مشارکت ارائه شده؛ ولی تعریف منسجمی از آن وجود ندارد. به باور وی، مشارکت به مفهوم برخورداری مردم از مزایای توسعه و داشتن سهم فعال و شرکت در تصمیم‌گیری در برنامه‌های توسعه در سطوح مختلف است (Desai, 1995: 42). گلاس مشارکت شهروندی را به‌منزله‌ی آماده‌کردن شهروندان با فرصت‌هایی برای شرکت کردن در تصمیم‌های دولت و پروسه برنامه‌ریزی می‌داند (Glass, 1979: 183). ایپسن^۲ معتقد است که مشارکت به مفهوم برخورداری مدیریتی fvhd رفیع موانع توسعه و مشارکتی فعال در طراحی برنامه‌های آینده است (محمّدی، ۱۳۸۶: ۵). بنا به نظر لارین (Laurian, 2004: 57) مشارکت مؤثر، مشارکتی است که شهروندان را قادر می‌کند که به تصمیم‌ها و نتایج برنامه‌ریزی شکل داده و

1. Desai
2. Ipsen

در ضمن آن، توانایی‌های اجتماعی و سیاسی خود را ارتقا دهند. کرک^۱ مشارکت را به معنای در محور قرار دادن مردم در تصمیم‌گیری‌ها و از جمله پیش‌نیازهای توسعه‌ی پایدار می‌داند. وی مشارکت را سبب وفاق و حرکت به‌سوی پایداری می‌داند (Carley and Kirk, 1998: 11). مشارکت به مفهوم دخالت عمومی در برنامه‌های توسعه‌ی شهری را از جمله عناصر مهم در پایداری اجتماعی نیز تلقی کرده‌اند؛ چراکه از طریق چرخه‌ای، مشارکت مردم را در توانمندسازی و ایجاد سرمایه‌های اجتماعی مؤثر دانسته که بازخورد آن به مشارکت بیشتر مردم و درنهایت، پایداری اجتماعی می‌انجامد (UNHSP, 2009: 16). مشارکت مردم در سطح محله را رمز موفقیت پروژه‌های بهسازی دانسته‌اند و دلیل آن را شناخت و آشنایی بیشتر مردم محله از مشکلات و نیازهایشان می‌دانند. بنابراین شناخت ظرفیت‌های آنها، درگیر کردن و کمک به آنان در این برنامه‌ها را، به سبب حسّ تعلق به مکان و مالکیت و درنهایت، افزایش میزان موفقیت در برنامه‌های بهسازی دانسته‌اند (Nour-Eddine Tag-Eldeen, 2003: 9). مشارکت سبب حرکت به‌سوی توانمندسازی^۲ و فاصله‌گرفتن از پارادایم سنتی تدارک^۳، از طریق درگیر کردن مردمانی می‌شود که موضوع توسعه هستند (Hamdi and Geothert, 1997).

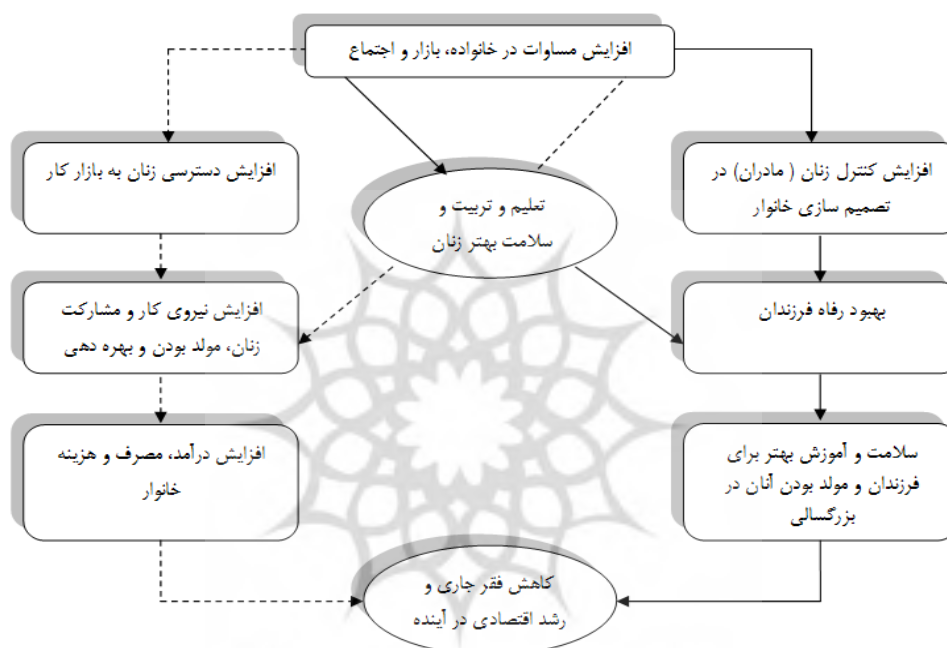
هال^۴ رمز موفقیت پایداری محله‌ها را در نپذیرفتن راه‌حل‌های اوزالیدی از بیرون، بلکه اتکا بر تجربه‌ها و دانش ساکنان محلی می‌داند (Hall, 2006: 165). عدم آگاهی از دیدگاه‌ها، نقطه نظرها، ظرفیت‌ها و انگیزه‌های زنان، به‌ویژه در جوامعی که زنان حق اظهار نظر ندارند، عامل توجّه به جلب مشارکت آنان در برنامه‌های توسعه در سطوح مختلف، به‌ویژه در بهسازی سکونتگاه‌های غیررسمی شده است.

نظریه‌ی مشارکت و توانمندسازی زنان، خواهان رفع نابرابری بین زنان و مردان در جامعه، تأمین همه نیازهای اولیه‌ی زنان، تقسیم کار در خانواده میان زن و مرد، امکان بهره‌برداری هر فرد از توانایی‌های خود و رفع تبعیض‌های قانونی بین زن و مرد است (کتابی، ۱۳۸۲: ۱۱؛ خانی، ۱۳۸۶: ۴۳؛ 264: 2006). همین اساس در یک چارچوب کلی می‌توان بیان کرد که اگر برابری در خانواده، بازار و اجتماع در زمینه‌های مختلف افزایش یابد، نه‌تنها به تعلیم و تربیت و سلامت بهتر زنان منجر می‌شود؛ بلکه موجب می‌شود که زنان (به‌ویژه مادران) از یک‌سو کنترل بیشتری در تصمیم‌سازی خانوار داشته باشند - که این امر خود بهبود و رفاه فرزندان و سلامتی و آموزش بهتر برای فرزندان و مولد بودن آنان در سنین بزرگسالی را در پی دارد - و از سوی دیگر، موجب دسترسی بهتر زنان به بازار کار، افزایش نیروی کار و مشارکت زنان، مولد بودن و بهره‌دهی آنان شده که این امر خود به افزایش درآمد، مصرف و هزینه‌ی خانوار منتهی می‌شود. در مجموع می‌توان گفت که همه‌ی این مراحل، به کاهش فقر جاری و رشد اقتصادی در آینده خواهد انجامید (شکل شماره‌ی ۱).

همان‌گونه که اشاره شد، افزایش مشارکت زنان، از جمله نتایج مطلوب افزایش برابری در خانواده، بازار و اجتماع

1. Kirk
2. Enabling
3. Providing
4. Hall

است. مشارکت زنان، به‌عنوان حرکتی آگاهانه، آزاد و مسئولانه شناخته می‌شود که برای تمشیت امور جامعه ضروری است (شادی طلب، ۱۳۸۲: ۱۵۶ و Chant & McIlwaine, 2009: 218). از سوی دیگر، اشاره شد که مشارکت زنان در امور مختلف جامعه، نقش مؤثری در کاهش فقر اقتصادی (خانوارها) خواهد داشت (Lee & Park, 2011: 19). اهمیت مسئله‌ی کاهش فقر اقتصادی، به‌ویژه از آنجا ناشی می‌شود که پدیده‌ی فقر اقتصادی (شهری) دارای بازتاب کالبدی خاصی در ساخت‌یابی "سکونتگاه‌های غیررسمی" یا حاشیه‌نشینی بوده است (UNHSP, 2009: 34).



شکل ۱. چگونگی نقش مشارکت زنان در کاهش فقر

منبع: Chant and McIlwaine, 2009: 233

بنابراین ضرورت پرداختن به بحث مشارکت زنان در مدیریت محلی، به‌دلیل شناسایی نیازهای جداگانه‌ی زنان و مردان ساکن در محله‌های فرودست شهری است. در مطالعات طرح‌های ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی کشور مشاهده شده است که زنان و دختران، نیاز شدیدی به مکان‌های عمومی، مانند سالن‌های ورزشی و اجتماعات، گردشگاه و پارک دارند. همچنین نسبت فقر و بیکاری زنان و دختران نسبت به مردان رو به افزایش و نیز، نسبت خانوارهای دارای سرپرست زن نیز افزایش یافته است (Chant, 1997: 28). با توجه به این مسائل، زنان می‌بایست تشخیص دهند که مشارکت آنها در این مناطق، آنان را به‌عنوان عوامل مهمی در فرایند تغییر شکل اجتماعی جامعه‌ی عمومی مطرح می‌کند و در این میان برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران دولتی نیز، باید درک کنند که آشکار کردن خواسته‌ی زنان در جهت تغییر و بهبود وضعیت آنان است؛ زیرا جلب مشارکت زنان، ارتباط تنگاتنگی با افزایش سطح برخورداری از آموزش و بهداشت و ارتقای فرهنگی آنان دارد. یافتن اعتمادبه‌نفس و جلب همین اعتماد از سوی جامعه به زنان تا بتوانند بخشی از امور

اجتماعی را مدیریت کنند، بستگی تام و تمام به قابلیت‌هایی دارد که زنان می‌توانند در عرصه‌های گوناگون از خود نشان دهند (Wieringa, 1994: 833). هنگامی که امکان بروز این استعدادها محدود است یا فرصت‌هایی برای افزایش مهارت وجود ندارد، انتظار از زنان که به‌طور مساوی با مردان در راه مشارکت در مدیریت محلی گام بردارند، چندان بجا به نظر نمی‌رسد (Moser, 1998: 1054).

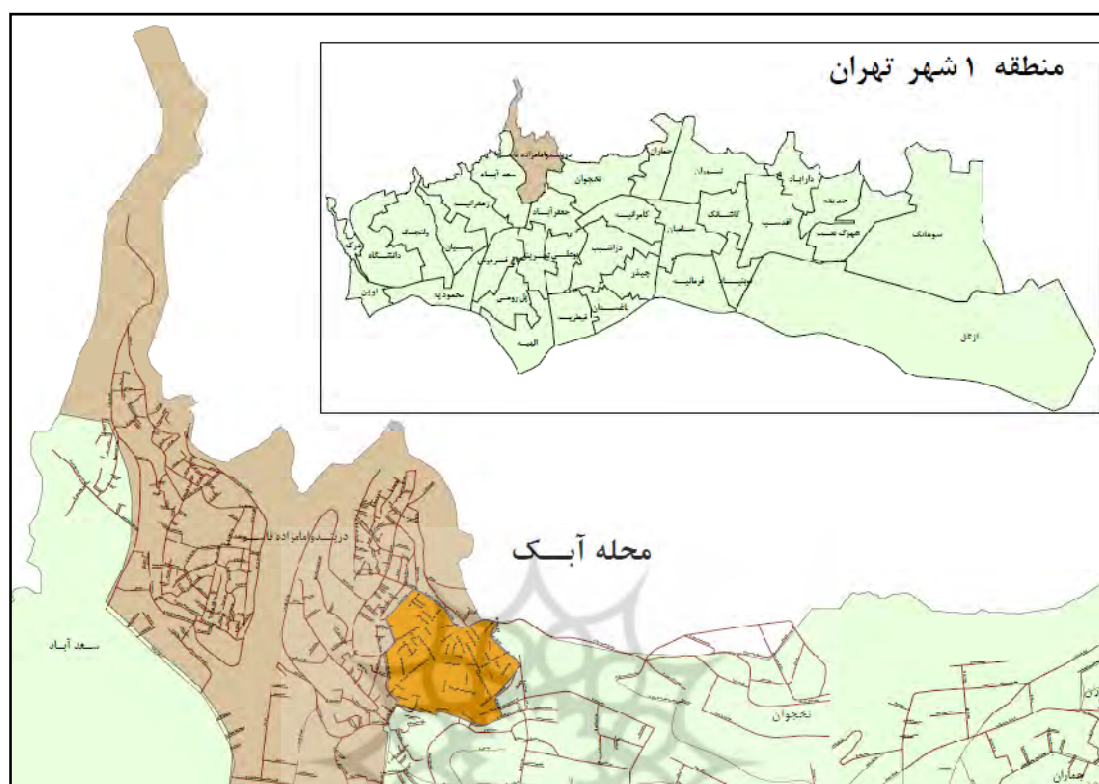
به‌عنوان جمع‌بندی از مطالب یاد شده می‌توان چنین عنوان کرد که روبه‌روی با مسئله‌ی سکونتگاه‌های غیررسمی و ارائه‌ی راهکارهای مناسب برای رفع مشکلات آن، رویکردهای موجود بر ضرورت بهسازی این نوع سکونتگاه‌ها، از طریق توانمندسازی ساکنان آن تأکید دارند. از سویی، اجرای موفق‌تر برنامه‌های توانمندسازی، نیازمند مشارکت بالایی همه‌ی ساکنان این‌گونه سکونتگاه‌ها و به‌ویژه زنان، به‌دلیل داشتن نقش محوری و مؤثر در خانواده است. بر همین اساس شناسایی عوامل مؤثر بر مشارکت‌پذیری ساکنان و تلاش در راستای تقویت این عوامل، می‌تواند به اجرای بهتر برنامه‌های توانمندسازی و درنهایت بهسازی سکونتگاه‌های غیررسمی منتهی شود.

با توجه به مطالب عنوان شده در ارتباط با نقش و اهمیت توانمندسازی زنان، به‌عنوان بخش قابل توجهی از جمعیت ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی در بهسازی این سکونتگاه‌ها، در این پژوهش به شناسایی عوامل مؤثر بر مشارکت زنان در بهسازی محله‌ی آبک (نمونه‌ی سکونتگاه غیررسمی در شمال تهران) پرداخته شده است.

معرفی محدوده‌ی مورد مطالعه

بر اساس بخش‌بندی محله‌ای انجام شده از سوی شهرداری منطقه‌ی یک شهر تهران، محله‌ی آبک در دل محله‌ی گلابدره (از جمله محله‌های منطقه‌ی یک شهرداری، شهرستان شمیرانات) واقع شده است و از نظر موقعیت استقرار در منطقه، از شمال به ارتفاعات البرز، از جنوب به خیابان شهید امیر افتخاری، میدان شناسا و محله‌ی امامزاده قاسم، از شرق به خیابان مریم و از غرب به خیابان شهید زبردست محدود شده است. این محله در طیف ارتفاعی بین ۱۶۲۰ تا ۱۸۰۶ متر واقع شده و دارای شیب شمال به جنوب است، به‌گونه‌ای که بیشترین و کمترین شیب محله، به‌ترتیب ۶۷ و ۰ درصد است.

محله‌ی آبک را می‌توان بنوعی توسعه‌ی محله‌ی امامزاده قاسم به‌شمار آورد و روند تغییر آن را مشابه بسیاری از روستاهای قدیم تهران دانست. هرچند استقرار این محله در ارتفاعات شمال تهران، سبب جلب توجه بیشتر بورس‌بازان و زمین‌خواران شده است و بدین سبب تحولات بیشتر و شدیدتری را در خود پذیرا بوده است، به‌گونه‌ای که از حدود سال ۱۳۵۷، دو تغییر عمده در محله روی داده است: اول هجوم حاشیه‌نشینی و ساخت‌وساز بی‌ضابطه، تغییر شکل بافت روستایی به شهری و از میان رفتن هویت اصلی محله، به‌دلیل سکونت موقت ساکنان در آن، و دوم رواج بلندمرتبه‌سازی و برج‌سازی در سال‌های اخیر. ساخت‌وسازهای یاد شده در این محله، به‌ویژه به‌دلیل قیمت بالاتر نسبت به واحدهای مسکونی قدیمی‌تر، موجب جلب ساکنان جدید، تحصیل کرده و در سطح اقتصادی بالاتر شده و به‌مرور بافت اجتماعی محله را با تغییراتی روبه‌رو ساخته است.



شکل ۲. نقشه‌ی موقعیت محله

جمعیت محله‌ی آبک بر اساس سرشماری سال ۱۳۸۵، حدود ۳۵۵۴ نفر بوده است که از این تعداد، ۵۲ درصد را مردان و ۴۸ درصد را زنان تشکیل داده‌اند. بیشترین جمعیت محله در گروه سنی ۱۵-۶۵ و کمترین آن در گروه سنی بالای ۶۵ سال قرار دارند. همچنین تعداد ۱۰۰۰ خانوار در این محله ساکن هستند. بیشترین سطح اراضی محله‌ی آبک را کاربری مسکونی (۴۸ درصد) و کمترین سطح را کاربری‌های تجاری (۱/۹ درصد)، خدماتی (۱/۴ درصد) و کاربری مذهبی (۰/۶ درصد) تشکیل داده است.

برای کسب شناخت دقیق‌تر وضعیت محله و نیز، آگاهی از وضعیت اقتصادی - اجتماعی زنان (برای سنجش میزان مشارکت‌پذیری آنان در بهسازی محله)، پرسشگری از زنان ساکن در محله (به‌ویژه مادران بالای ۳۰ سال) انجام شده است که در ادامه به تجزیه و تحلیل این اطلاعات پرداخته می‌شود.

بحث و یافته‌ها

برای تبیین تأثیر سطح اقتصادی - اجتماعی زنان محله در میزان مشارکت‌پذیری آنان در فرایند بهسازی محله‌ی آبک، نتایج حاصل از پرسشگری در قالب موضوعاتی شامل ویژگی‌های اقتصادی - اجتماعی، ویژگی‌های فیزیکی و کالبدی محله، حس تعلق به مکان، میزان مشارکت‌پذیری زنان و نقش زنان در تصمیم‌سازی خانوار مورد بررسی قرار گرفته است:

ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پرسش‌شوندگان

نتایج به‌دست آمده از بررسی ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زنان جامعه‌ی نمونه، حاکی از آن است که ۹۲ درصد از زنان جامعه‌ی نمونه، زاده‌ی استان‌های دیگر کشور (غیر از تهران) بوده‌اند و به نوعی مهاجر تلقی می‌شوند. همچنین بخش قابل توجهی از جمعیت محله را اقوام ترک و آذری تشکیل می‌دهند و بدین دلیل تا حدودی یکدستی اجتماعی و فرهنگی در محله حاکم است. زنان مورد مطالعه اغلب متأهل (۹۲ درصد) هستند. تعداد اعضای خانوارها به‌طور متوسط ۵ نفر و تعداد فرزندان نیز بطور میانگین، ۳ فرزند است. سطح سواد زنان مورد مطالعه و همسرانشان پایین و اغلب در سطح ابتدایی قرار دارد. نکته‌ی گفتمانی در این زمینه، آنکه در خانوارهایی که سطح سواد زنان بالاتر از مردان بوده است، تعداد فرزند کمتری متولد شده است.

درصد پایینی از زنان جامعه‌ی نمونه (۸ درصد)، خودسرپرست خانوار بوده و نیز بخش قابل توجهی از زنان مورد مطالعه، خانه‌دار هستند (۸۸ درصد). همچنین نرخ بیکاری در میان همسران (مردان) جامعه‌ی نمونه، نسبت به گذشته ۶ درصد افزایش یافته است. میانگین درآمد خانوارهای مورد مطالعه بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان بوده و این امر نشان‌دهنده‌ی توان اقتصادی پایین ساکنان محله است. با وجود حاکم بودن این وضعیت اقتصادی در میان خانوارهای مورد مطالعه، و با وجود آنکه که ۶۸ درصد از آنان دارای مهارت شغلی و حرفه‌ای هستند؛ درحال حاضر ۹۶ درصد از زنان هیچ‌گونه فعالیت اقتصادی در منزل خود ندارند. عمده مهارت‌های شغلی اعلام شده از نوع هنری بوده و با توجه به این سطح مهارت‌ها، زنان مورد بررسی به‌طور عمده خواستار افزایش امکانات اشتغال و افزایش درآمد خود هستند. نکته‌ی قابل توجه در مورد پیشنهادها ارائه‌شده از سوی نمونه‌ها برای بهبود وضعیت اقتصادی آن است که از کسانی که به نوعی دارای مهارت‌های حرفه‌ای بوده‌اند (۶۸ درصد)، ۵۸ درصد پیشنهاد ایجاد اشتغال برای زنان را ارائه کرده‌اند؛ همچنین از ۳۲ درصد کسانی که مهارت شغلی هم نداشته‌اند، ۲۲ درصد موافق افزایش امکانات اشتغال برای زنان بوده‌اند. این وضعیت، نشان‌دهنده‌ی آن است که درصد قابل توجهی از زنان مورد مطالعه، به نوعی تمایل به تلاش هرچه بیشتر برای بهبود وضعیت اقتصادی خانواده خود داشته‌اند و بنابراین نمی‌توان چنین زنانی را در گروه ساکنان منفعل و بی‌تفاوت نسبت به مسائل و مشکلات، قلمداد کرد. وجود چنین ویژگی‌هایی در میان خصوصیت‌های جامعه‌ی نمونه، می‌تواند یکی از نقاط قوت محله در زمینه اجرای برنامه‌های توانمندسازی باشد.

ویژگی‌های فیزیکی محل سکونت و میزان برخورداری از امکانات

آنچه از مشاهدات میدانی در محله و مصاحبه‌های انجام شده با پرسش‌شوندگان در ارتباط با ویژگی‌های فیزیکی و کالبدی محله‌ی آبک به‌دست آمده، نشان‌دهنده‌ی آن است که به‌طور کلی ابنیه‌ی موجود در محله از استانداردهای ساخت‌وساز برخوردار نبوده؛ زیرا حدود ۶۸ درصد از واحدهای مسکونی مورد مطالعه، توسط خود اعضای خانوار ساخته شده و بدین ترتیب، تنها ۱۸ درصد از واحدهای مسکونی در گروه واحدهای مسکونی مقاوم قرار گرفته‌اند. ۹۴ درصد از واحدهای مسکونی مورد مطالعه، دارای ۱ یا ۲ اتاق بوده که در مقایسه با میانگین بُعد خانوارهای مورد مطالعه (۵ نفر)، می‌توان چنین نتیجه گرفت که فضای مسکونی در وضعیت حداقل قرار دارد. تراکم ساختمانی بالا نیز از جمله ویژگی‌های

عمده‌ی کالبدی محله‌ی آبک بوده، به طوری که ۸ درصد از ابنیه مورد مطالعه را ساختمان‌های ۶ طبقه، ۲۲ درصد را ۵ طبقه، ۱۸ درصد را ۴ طبقه و ۲۰ درصد را ساختمان‌های ۳ طبقه تشکیل داده‌اند.

محله‌ی مورد مطالعه نیز، همانند دیگر محله‌های غیررسمی شهر تهران، در خصوص شبکه‌ی معابر، وضعیت مطلوبی ندارد. به گونه‌ای که بر اساس یافته‌های میدانی، ۹۶ درصد از پرسش‌شوندگان از شیب و پله‌های زیاد و خراب محل، ۷۶ درصد از روشنایی کم معابر و ۶۸ درصد نیز، از وضعیت نامناسب ساخت جوی‌ها و جداول اظهار نارضایتی کرده‌اند. به طور کلی عمده‌ترین کاستی‌ها و کمبودهای محله که توسط پرسش‌شوندگان در ارتباط با زنان به آن اشاره شده است، کمبود امکانات ورزشی، فقدان مراکز حرفه آموزشی، کمبود مراکز بهداشتی و درمانی، کمبود مراکز تجاری و خدماتی و نیز، دسترسی محدود به حمل‌ونقل عمومی است. همچنین کمبودهای محله در ارتباط با فرزندان، شامل فقدان فضاهای تفریحی، ورزشی، فرهنگی و آموزشی، و نیز فراهم نبودن زمینه‌های اشتغال برای فرزندان ذکر شده است.

عوامل مؤثر در حسن تعلق به مکان پرسش‌شوندگان

یکی از عوامل مؤثر در ایجاد حسن تعلق به مکان، طول مدت اقامت در محله است. مدت اقامت بیشترین تعداد نمونه‌ها به حدود ۱۰ سال گذشته بازمی‌گردد، اما به طور میانگین، مدت اقامت خانوارها در این محله حدود ۱۶ - ۱۷ سال بوده است. میزان روابط و تعاملات اجتماعی بین ساکنان محدوده‌ی مورد مطالعه قابل ملاحظه است، به گونه‌ای که ۹۸ درصد از پرسش‌شوندگان با همسایگان خود دارای روابط همسایگی هستند که از این میان، حدود ۵۰ درصد نمونه‌ها با همسایگان خود دارای روابط نزدیک و خانوادگی نیز بوده‌اند. این وضعیت نشان‌دهنده‌ی آن است که زمینه‌های تقویت شبکه‌ی اجتماعی برای مشارکت بیشتر در محل موجود است. ۶۰ درصد از نمونه‌ها به دلایلی همچون، وجود همسایگان خوب، انس گرفتن با محله، آب‌وهوای خوب و مطلوب و وجود همسپهری‌ها و نزدیکان، محله‌ی آبک را برای سکونت خود و خانواده خود مناسب دانسته‌اند. ۴۰ درصد از نمونه‌ها نیز، دلایلی از جمله محیط نامساعد اجتماعی محله و کمبود امکانات و خدمات را برای نارضایتی فرزندان خویش از محله اظهار کرده‌اند. در مجموع ۷۶ درصد از نمونه‌های مورد بررسی، به محله‌ی خود ابراز علاقه‌مندی کرده‌اند، اما با وجود این، ۶۲ درصد از آنها تمایل به جابه‌جایی و نقل مکان از این محله را نیز بیان کرده‌اند که این امر می‌تواند، دلیلی باشد بر اهمیت کسب منزلت اجتماعی برتر، از طریق سکونت در محله‌های برتر، نسبت به آنچه فرد بدان علاقه‌مند است.

عوامل مؤثر در مشارکت‌پذیری پرسش‌شوندگان

نتایج مطالعات میدانی نشان داده است که با وجود آنکه تنها ۶۶ درصد از نمونه‌ها با مفهوم مشارکت آشنایی داشته‌اند، اما حدود ۹۰ درصد از آنها برای مشارکت در بهبود وضعیت محله‌ی خود اظهار تمایل کرده‌اند. حدود ۴۴ درصد از جامعه‌ی نمونه از برگزاری جلسه‌ها و گردهمایی‌های زنان محله برای رفع مشکلات، اطلاع و آگاهی داشته‌اند و به نوعی در این جلسه‌ها حضور داشته‌اند. ۳۴ درصد از پرسش‌شوندگان اظهار داشته‌اند که به دلیل در ارتباط قرار گرفتن با زنان همسایه و اشتغال تمام وقت همسر، خودشان از مشکلات محل آگاهی بیشتری دارند. همچنین نتایجی که از بررسی پاسخ‌های

پرسش‌شوندگان در مورد شرکت در مراسم‌ها و آیین‌های گروهی و جمعی به‌دست آمده است، نشان داده است که جامعه‌ی نمونه از میزان مشارکت بالایی در این گونه موارد برخوردارند (۹۴ درصد) و این درحالی است که حدود ۸۸ درصد از نمونه‌ها، در حل مسائل فیزیکی و کالبدی محلّه‌ی خود هیچ‌گونه مشارکتی نداشته‌اند. ازجمله دلایل عدم مشارکت زنان که از سوی نمونه‌ها بیان شده است، می‌توان به سطح سواد پایین زنان، مشکلات مالی، مجاز نبودن از سوی همسر و خانواده و... اشاره کرد. در این زمینه حدود ۵۰ درصد از نمونه‌ها، برگزاری کلاس‌های آموزشی و راهکارهای تشویقی و حمایتی را به‌عنوان مهم‌ترین راه‌حلّ افزایش میزان مشارکت فعالّ زنان در بهبود و بهسازی محلّه بیان کرده‌اند.

بررسی نقش زنان در تصمیم‌سازی خانوار

بررسی نقش زنان در تصمیم‌سازی خانوار، از آن جهت انجام شده است که بتوان به نوعی زمینه‌های مشارکتی زنان در امور مختلف را شناسایی کرد. یافته‌های میدانی در این مورد نشانگر آن است که از آنجا که اکثر مادران (۸۴ درصد) در سنین پایین (۱۳ تا ۲۲ سالگی) ازدواج کرده‌اند، بنابراین نقش اندکی در ارتباط با تصمیم‌گیری در مورد تعداد فرزندان خود داشته‌اند (تنها ۱۲ درصد نمونه‌ها در این تصمیم‌گیری نقش داشته‌اند)؛ در حالی که حدود ۵۴ درصد در مورد کنترل باروری خود تصمیم‌گیر بوده‌اند. ۶۶ درصد از نمونه‌ها سنّ خود را مناسب ازدواج نمی‌دانسته‌اند، در حالی که ۳۴ درصد دیگر سنّ ازدواج خود را مناسب دانسته‌اند. اغلب مادران تمایل دارند که فرزندشان به تحصیلات خود ادامه داده و به مدارج عالی تحصیلی ارتقا یابد و به‌همراه آن، مشاغلی ازجمله مهندسی، پزشکی و... را برای آینده‌ی شغلی فرزندانشان آرزو کرده‌اند. در مجموع می‌توان چنین بیان کرد که مادران جامعه‌ی نمونه‌ی مورد بررسی، تاکنون نقش چندانی در تصمیم‌سازی خانوار خود ایفا نکرده‌اند.

تحلیل یافته‌ها

از آنجا که اثبات فرضیه‌ی اول و دوم پژوهش، براساس مقایسه میان سطح اقتصادی - اجتماعی زنان و میزان مشارکت‌پذیری و نقش زنان در بهسازی محلّه، انجام خواهد شد؛ در این قسمت بر اساس اطلاعات به‌دست آمده از پرسشگری، در ابتدا به سنجش سطح اقتصادی - اجتماعی زنان مورد مطالعه پرداخته می‌شود. همچنین شاخص حسّ تعلق به مکان (محلّه) که در این پژوهش، به‌عنوان یک شاخص میانجی بین میزان مشارکت‌پذیری و سطح اقتصادی - اجتماعی زنان در نظر گرفته شده نیز، پس از سنجش سطح اجتماعی - اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته است. گفتنی است که از آنجا که در بررسی هریک از سه شاخص سطح اقتصادی - اجتماعی، حسّ تعلق به مکان و میزان مشارکت‌پذیری از متغیرهای متعددی استفاده شده است، برای نتیجه‌گیری نهایی از وضعیّت این شاخص‌ها در میان جامعه‌ی نمونه، از روش تحلیل عاملی برای تجمیع و تلفیق متغیرها استفاده شده است و در ادامه بدان اشاره خواهد شد.

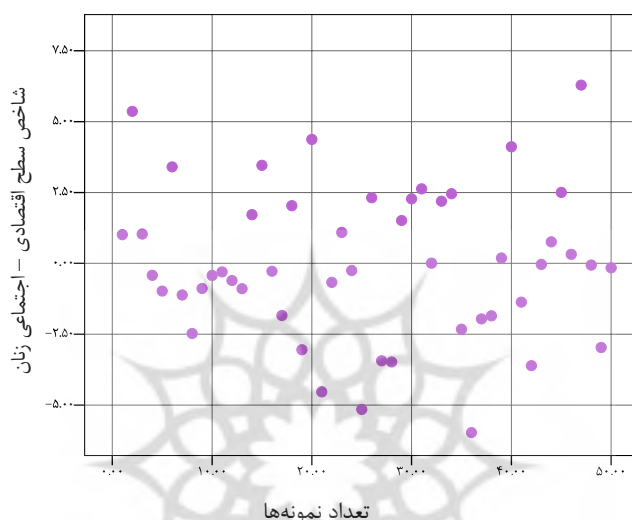
سنجش شاخص سطح اقتصادی - اجتماعی

برای سنجش سطح اقتصادی - اجتماعی زنان مورد مطالعه، متغیرهای سن ازدواج، سطح سواد، قومیت، نوع شغل، تعداد فرزندان و... (مستخرج از سؤالات پرسشنامه) انتخاب شده‌اند (جدول شماره ۱) و برای انجام فرایند تحلیل عاملی و شاخص‌سازی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. گفتنی است که متغیرهای متعددی می‌توانستند در فرایند مذکور شرکت داده شوند؛ اما در اینجا تلاش شده است تا با محاسبات انجام شده و درصد تأثیر هر متغیر در شاخص سطح اقتصادی - اجتماعی، مؤثرترین و مهم‌ترین متغیرها مورد استفاده قرار گیرند. به همین منظور، ترکیبی از متغیرهای مستخرج از اطلاعات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی و نیز اطلاعات مربوط به نقش زنان در تصمیم‌سازی خانوار، در این قسمت مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

جدول ۱. عامل‌های استخراج شده و متغیرهای مرتبط با شاخص سطح اقتصادی - اجتماعی

متغیر	عامل	امتیاز عامل	درصد از کل (میزان نمایش واقعیت)
<ul style="list-style-type: none"> • کنترل باروری • موافقت همسر با آرزوی زن برای شغل فرزند • وضعیت تأهل • شغل همسر • میزان تحصیلات زنان 	۱	۴/۴۷	۲۵/۴۴
<ul style="list-style-type: none"> • سن زنان • تعداد فرزندان • نحوه‌ی گذران اوقات فراغت: پارک 	۲	۲/۶۷	۱۶/۷
<ul style="list-style-type: none"> • داشتن مهارت شغلی • نحوه‌ی گذران اوقات فراغت: کتاب 	۳	۱/۹۱	۱۴/۴۳
<ul style="list-style-type: none"> • مناسب دانستن سن ازدواج خود • شغل فعلی • انجام فعالیت اقتصادی در منزل 	۴	۱.۷۹	۱۲/۳۳
<ul style="list-style-type: none"> • نحوه‌ی تصرف مسکن • ارتباط با همسایگان 	۵	۱/۶۸	۱۰/۴۱
<ul style="list-style-type: none"> • تصمیم برای تعداد فرزندان • سن ازدواج • نحوه‌ی گذران اوقات فراغت: تلویزیون • نحوه‌ی گذران اوقات فراغت: باشگاه ورزشی 	۶	۱/۵۸	۹/۸۸
		جمع	۸۹/۱۹

اطلاعات مندرج در جدول شماره ۱، نشان می‌دهند که مجموعه عوامل استخراج شده، بیش از ۸۹ درصد واقعیت سطح اجتماعی - اقتصادی زنان را توصیف می‌کنند که این میزان را می‌توان بسیار نزدیک به واقعیت تلقی کرد. از تلفیق ۶ عامل استخراج شده فوق^۱، یک شاخص نهایی به نام سطح اقتصادی - اجتماعی زنان به دست آمده است که رتبه‌ی هر یک از نمونه‌ها نسبت به این عامل، مورد محاسبه قرار گرفته و در نمودار زیر (شکل شماره ۳) نمایش داده شده است:



شکل ۳. پراکنش جامعه‌ی نمونه نسبت به شاخص سطح اقتصادی - اجتماعی زنان

بررسی‌های دقیق‌تر نتایج تحلیل فوق نشان داده است که ۵۶ درصد از نمونه‌ها از نظر شاخص سطح اقتصادی - اجتماعی زیر حد متوسط، ۱۸ درصد در حد متوسط و تنها ۲۶ درصد از نمونه‌ها بالاتر از حد متوسط قرار گرفته‌اند. این وضعیت در مجموع نشان‌دهنده‌ی آن است که سطح اقتصادی - اجتماعی زنان جامعه‌ی نمونه، غالباً پایین است، اما از آنجا که تمرکز تعداد نمونه‌ها در اطراف میانگین، بالا بوده است می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که از نظر شاخص اقتصادی - اجتماعی، زنان مورد مطالعه در وضعیتی یکنواخت و نسبتاً همسان با یکدیگر قرار گرفته‌اند و غیر از موارد معدود، اختلاف شدیدی از این نظر میان آنها وجود ندارد.

$$FSTS_i = \frac{\sum FS_i d_i}{\sum d_i}$$

۰۱ با استفاده از فرمول امتیاز عامل استاندارد شده:

$FSTS_i$: سطح اقتصادی - اجتماعی زنان

FS_i : امتیاز هر یک از عوامل (۱ تا ۶)

d_i : درصد نمایش واقعیت هر یک از عوامل (۱ تا ۶)

سنجش شاخص حسّ تعلق به مکان

برای تعیین میزان حسّ تعلق به مکان در میان نمونه‌های مورد بررسی، در ابتدا ارتباط میان مجموعه متغیرهایی که با این عنوان مورد بررسی قرار گرفتند، مانند مدت اقامت در محله، میزان علاقه‌مندی به محله و ...، با استفاده از ماتریس همبستگی نمایش داده شده است (جدول شماره‌ی ۲). در ماتریس همبستگی (پیرسون)، آن دسته از متغیرهایی که ضریب همبستگی بالاتری را کسب کرده‌اند، نشانگر متغیرهایی هستند که از نظر محتوایی ارتباط بالایی با یکدیگر دارند و وجود آنها در هنگام تحلیل متغیرهای مؤثر بر حسّ تعلق به مکان، الزامی است.

جدول ۲. ماتریس همبستگی متغیرهای حسّ تعلق به مکان

مدت اقامت	نحوه‌ی تصرف مسکن	علاقه به محله	مناسب بودن محله	رضایت فرزندان از محله	روابط همسایگی	داشتن خویشاوند در محله	تمایل به زندگی در شهر یا روستا	تمایل به جابه‌جایی محل سکونت
مدت اقامت	۱	-.۰۲۳۵	-.۰۱۶۵	۰/۴۶	۰/۱۸۴	۰/۱۶۵	۰/۸۹	-.۰/۱۸۵
نحوه‌ی تصرف مسکن		۱	۰/۸۱	۰/۲۴	۰/۳۳۷	۰/۱۶۸	-.۰/۰۵۴	۰/۰۲۶
علاقه به محله			۱	۰/۲۳۶	۰/۲۲۲	-.۰/۷۳	۰/۳۲۳	-.۰/۴۶
مناسب بودن محله				۱	۰/۲۷	۰/۹۴	۰/۲۹۹	۰/۲۱
رضایت فرزندان از محله					۱	-.۰/۱۲۴	۰/۲۷۹	-.۰/۱۴۶
روابط همسایگی						۱	۰/۰۱۶	۰/۰۲۶
داشتن خویشاوند در محله							۱	-.۰/۰۲۵
تمایل به زندگی در شهر یا روستا								۱
تمایل به جابه‌جایی محل سکونت								

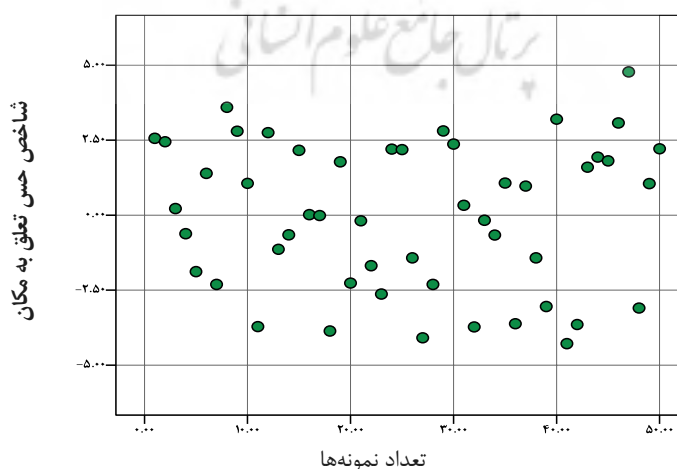
بالاترین مقادیر همبستگی مشاهده‌شده میان متغیرهای نحوه‌ی تصرف مسکن با رضایت فرزندان از محله، میزان علاقه‌مندی به محله و داشتن خویشاوند در محله، مناسب بودن محله برای سکونت با داشتن خویشاوند در محله، و رضایت فرزندان از محله با داشتن خویشاوند در محله است. برای نمونه، در تحلیل همبستگی متغیرهای نحوه‌ی تصرف مسکن با میزان رضایت فرزندان از محله، می‌توان چنین گفت که داشتن مسکن ملکی، سبب افزایش میزان رضایت فرزندان از محله می‌شود یا در ارتباط با علاقه‌مندی به محله، داشتن فامیل و خویشاوند در افزایش میزان علاقه‌مندی به محله بسیار مؤثر است.

مجموعه متغیرهای فوق به همراه متغیرهای دیگری چون سن، تعداد فرزندان و شغل نمونه‌ها با استفاده از روش تحلیل عاملی، در قالب ۵ عامل تجمع شده‌اند (جدول شماره‌ی ۳) و در مرحله بعد نیز، مجموع ۵ عامل استخراج شده ترکیب و شاخص حسّ تعلق به مکان حاصل شده است.

جدول ۳. عامل‌های استخراج شده و متغیرهای مرتبط با شاخص حسّ تعلق به مکان

متغیر	عامل	امتیاز عامل	درصد از کل (میزان نمایش واقعیت)
- سن نمونه - مدت اقامت در محله - تعداد فرزندان	۱	۲/۵	٪۲۳
- رضایت فرزندان از محله - مناسب بودن محله - تمایل به زندگی در شهر یا روستا	۲	۲/۰۸	٪۱۹/۳
- علاقه به محله - داشتن خویشاوند در محله	۳	۱/۱۲۸	٪۱۵/۷
- روابط همسایگی - تمایل به جابه‌جایی محل سکونت	۴	۱/۲۳	٪۱۳/۳
- نحوه‌ی تصرف مسکن - شغل فعلی	۵	۱/۱۵	٪۱۲/۸
		جمع	٪۸۴/۱

نحوه‌ی پراکنش جامعه‌ی نمونه نسبت به شاخص حسّ تعلق به مکان در شکل شماره‌ی ۴ نمایش داده شده است. همان‌گونه که در نمودار نیز مشاهده می‌شود، اگرچه پراکندگی زیادی در میان نمونه‌ها از نظر مقدار شاخص حسّ تعلق به مکان مشاهده می‌شود، اما گرایش نمونه‌ها به تجمع در اطراف خطّ میانگین (میزان متوسط شاخص) است. بررسی دقیق‌تر وضعیت این شاخص در میان زنان جامعه‌ی نمونه، نشان می‌دهد که ۴۸ درصد از زنان مورد بررسی، از نظر شاخص حسّ تعلق به مکان در سطح متوسط به پایین قرار داشته و ۵۲ درصد دیگر در سطح متوسط به بالا قرار دارند. با توجه به اینکه بیش از ۵۰ درصد زنان مورد مطالعه، دارای حسّ تعلق به مکان بالاتر از حدّ میانگین جامعه‌ی نمونه هستند، انتظار بر این است که میزان مشارکت‌پذیری بالایی نیز در میان زنان مورد نظر، وجود داشته باشد؛ در ادامه به بررسی این مورد پرداخته خواهد شد.



شکل ۴. پراکنش نمونه‌ها نسبت به شاخص حسّ تعلق به مکان

سنجش شاخص مشارکت‌پذیری

چنانچه مشارکت‌پذیری به‌عنوان شاخصی - که خود متأثر از عوامل و متغیرهای خردتری است - در نظر گرفته شود، می‌توان با ترکیب و تلفیق مهم‌ترین و مؤثرترین متغیرهای مرتبط با آن، این شاخص را از یک شاخص کیفی به یک شاخص کمی قابل سنجش تبدیل کرد. به این ترتیب سطح مشارکت‌پذیری زنان جامعه‌ی نمونه قابل اندازه‌گیری خواهد بود و با توجه به عوامل مؤثر بر آن، می‌توان برای تقویت این ویژگی در جامعه‌ی نمونه اقدام کرد. برای سنجش میزان مشارکت‌پذیری در میان زنان جامعه‌ی نمونه، نخست از طریق ماتریس همبستگی، به بررسی روابط اولیه میان متغیرهای مورد نظر پرداخته شده است:

جدول ۴. ماتریس همبستگی متغیرهای مؤثر بر مشارکت‌پذیری زنان محله مورد مطالعه

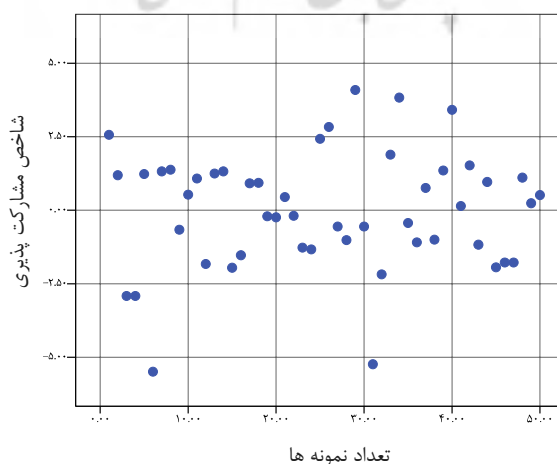
شهروندی	آشنایی با حقوق	مسئولیت تصمیم‌گیری برای بهبود وضع محله	مشارکت در ساخت منزل	مشارکت و کالبدی فیزیکی	مشارکت در مسائل اجتماعی	مشارکت در نظافت محله	مشارکت در حل مشکلات	آشنایی با مشکلات محله	تمایل به مشارکت	مشارکت آشنایی با مفهوم
۰/۲۸۷	۰/۰۷۰	۰/۱۲۶	-۰/۰۱۱	-۰/۰۰۷	-۰/۰۱۱	۰	۰/۴۷	۰/۵۷	۱	آشنایی با مفهوم مشارکت
۰/۲۲۹	-۰/۰۶۴	۰/۰۰۷	۰/۱۲۳	۰/۴۷۷	۰/۱۲۳	۰/۱۳۳	-۰/۲۰۱	۰/۱۴۷	۱	تمایل به مشارکت
۰/۱۴۸	-۰/۰۰۲	-۰/۱۳۵	-۰/۱۶۵	۰/۰۱۷	۰/۱۱۵	-۰/۲۳	۱	۱	۱	آشنایی با مشکلات محله
۰/۲۵۹	۰/۰۱۲	۰/۰۱۸	۰/۱۲۴	۰/۰۸۶	-۰/۱۲۳	۱	۱	۱	۱	مشارکت در حل مشکلات
۰/۰۱۱	۰/۰۰۷	۰/۰۸۲	۰/۲۴۲	-۰/۱۶۶	۱	۱	۱	۱	۱	مشارکت در نظافت محله
۰/۱۷۳	-۰/۰۶۴	۰/۰۴۱	۰/۰۹۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	مشارکت در مسائل اجتماعی
۰/۲۷۴	۰/۰۰۹	۰/۳۴۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	مشارکت در مسائل فیزیکی و کالبدی
۰/۲۳۷	۰/۰۱۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	مشارکت در ساخت منزل
۰/۱۳۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	مسئولیت تصمیم‌گیری برای بهبود محله
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	آشنایی با حقوق شهروندی

همان‌گونه که در ماتریس همبستگی فوق (جدول شماره‌ی ۴) نیز مشاهده می‌شود، بیشترین همبستگی (نسبت به سایر متغیرها) میان متغیرهای تمایل به مشارکت و مشارکت در حل مسائل و مشکلات اجتماعی وجود دارد. یعنی از میان نمونه‌های مورد بررسی، کسانی که تمایل به مشارکت را ابراز کرده‌اند، به‌طور عمده تجربه‌ی مشارکت در حل مسائل و مشکلات اجتماعی را داشته‌اند. همچنین زنانی که با حقوق شهروندی خویش آشنایی داشته‌اند، در حل مشکلات محله و نیز، در حل مسائل و مشکلات فیزیکی و کالبدی محله‌ی خود فعالیت داشته‌اند. میزان همبستگی سایر متغیرهای مورد نظر نیز، در ماتریس قابل مشاهده است (جدول شماره‌ی ۴). در ادامه با استفاده از روش تحلیل عاملی و استفاده از نرم‌افزار SPSS، متغیرهای مؤثر بر حسّ تعلق به مکان، تجمیع شده و به‌صورت عامل‌های مؤثر بر حسّ تعلق به مکان، معرفی می‌شوند:

جدول ۵. عامل‌های استخراج شده و متغیرهای مرتبط با مشارکت‌پذیری زنان

متغیر	عامل	امتیاز عامل	درصد از کل (میزان نمایش واقعیت)
– مشارکت در حل مشکلات محله – مشارکت در حل مسائل و مشکلات اجتماعی	۱	۱/۹۹	٪۲۸
– مشارکت در حل مسائل و مشکلات فیزیکی و کالبدی محله	۲	۱/۵۳	٪۲۴/۳۰
– آشنایی با مفهوم مشارکت – مسئولیت‌تصمیم‌گیری برای بهبود وضع محله – آشنایی با حقوق شهروندی	۳	۱/۲۳	٪۱۸/۹۰
– آشنایی با مسائل و مشکلات محله – مشارکت در نظافت و بهداشت محله	۴	۱/۱۷	٪۱۴/۸۰
		جمع	٪۸۶

بر اساس متغیرهایی که بررسی شده است، چهار عامل استخراج شده‌ی فوق، در مجموع ۸۶ درصد از واقعیت شاخص مشارکت‌پذیری زنان را نمایش می‌دهند که این نسبت می‌تواند بسیار نزدیک به واقعیت تلقی شود و نشان‌دهنده‌ی آن است که متغیرهای انتخابی اولیه، به‌درستی، نماینده‌ای از شاخص مشارکت‌پذیری زنان هستند. چهار عامل استخراج شده با استفاده از روش امتیاز عامل استاندارد شده، تلفیق و شاخصی به نام "مشارکت‌پذیری" به‌دست آمده است. بررسی پراکنش جامعه‌ی نمونه نسبت به شاخص مشارکت‌پذیری (شکل شماره ۵)، نشان می‌دهد که ۳۶ درصد از زنان (بالاترین فراوانی) دارای میزان مشارکت‌پذیری به‌نسبت بالایی هستند. همچنین ۲۶ درصد دیگر نیز در سطح مشارکت‌پذیری متوسط قرار گرفته‌اند. نکته‌ی شایان اهمیت آنکه، تنها ۲۲ درصد از نمونه‌ها از نظر شاخص مشارکت‌پذیری، زیر حد متوسط قرار گرفته‌اند. در واقع درصد قابل توجهی از زنان مورد مطالعه (۷۸ درصد) دارای حس مشارکت‌پذیری بالاتر از حد متوسط هستند. قرار داشتن درصد بالایی از زنان مورد مطالعه، در بالاتر از سطح میانگین شاخص مشارکت‌پذیری، می‌تواند در زمینه‌ی اجرای برنامه‌های توانمندسازی زنان برای بهسازی این محله، بسیار مؤثر واقع شود.



شکل ۵. پراکنش نمونه‌ها نسبت به شاخص مشارکت‌پذیری

بررسی ارتباط میان شاخص حسّ تعلق به مکان و شاخص میزان مشارکت‌پذیری

در اینجا شاخص میزان مشارکت‌پذیری، به‌عنوان نماینده‌ای از نقش زنان در بهسازی محلّه مورد استفاده قرار گرفته است؛ چراکه داشتن روحیه‌ی مشارکت و تمایل به شرکت در فعالیت‌های اجتماعی، بهبود دهنده‌ی وضعیّت زندگی در محلّه، می‌تواند در نقش‌پذیری زنان برای اجرای برنامه‌های بهسازی، بسیار مؤثر واقع شود. بررسی ارتباط میان شاخص حسّ تعلق به مکان و شاخص میزان مشارکت‌پذیری در میان زنان جامعه‌ی نمونه، نشان‌دهنده‌ی آن است که هرچه حسّ تعلق به مکان در میان نمونه‌ها بالاتر بوده است، میزان مشارکت‌پذیری نیز، در آنها بیشتر است (جدول شماره‌ی ۶).

جدول ۶. ارتباط شاخص حسّ تعلق به مکان و میزان مشارکت‌پذیری زنان مورد مطالعه

حسّ تعلق به مکان / مشارکت‌پذیری	زیر حد متوسط	متوسط	بالای حد متوسط
زیر حد متوسط	۱۰٪	۸٪	۴٪
متوسط	۶٪	۶٪	۱۴٪
بالای حد متوسط	۱۰٪	۶٪	۳۰٪

پس از آشکار شدن نقش و تأثیر حسّ تعلق به مکان در میزان مشارکت‌پذیری زنان، برای آزمون فرضیه‌های تحقیق، در ادامه به بررسی ارتباط میان سطح اقتصادی - اجتماعی زنان و میزان مشارکت‌پذیری آنان پرداخته شده است.

ارتباط سطح اقتصادی - اجتماعی زنان با میزان مشارکت‌پذیری

مقایسه‌ی ارتباط میان میزان مشارکت‌پذیری زنان با سطح اقتصادی - اجتماعی آنان، نشان‌دهنده‌ی آن است که نمونه‌هایی که در سطح اقتصادی - اجتماعی پایین‌تر از حد متوسط جامعه‌ی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، میزان مشارکت‌پذیری بالاتر از حد متوسط را نشان داده‌اند. از سویی با افزایش سطح اقتصادی - اجتماعی زنان تا حد متوسط، از میزان مشارکت‌پذیری تا حدودی کاسته شده و در سطوح اقتصادی - اجتماعی بالای حد متوسط، بار دیگر بر میزان مشارکت‌پذیری زنان افزوده شده است. در هر حال، میزان مشارکت‌پذیری زنان در سطوح اقتصادی - اجتماعی پایین‌تر از حد متوسط، از سایر سطوح اقتصادی - اجتماعی بالاتر است (جدول شماره‌ی ۷).

جدول ۷. ارتباط میزان مشارکت‌پذیری و سطح اقتصادی - اجتماعی زنان جامعه‌ی نمونه

سطح اقتصادی - اجتماعی / میزان مشارکت‌پذیری	زیر حد متوسط	متوسط	بالای حد متوسط
زیر حد متوسط	۶٪	۶٪	۱۰٪
متوسط	۲۰٪	۲٪	۴٪
بالای حد متوسط	۳۰٪	۱۰٪	۱۲٪

با توجه به موارد فوق، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که بالارفتن سطح اقتصادی - اجتماعی زنان، تا حدودی دارای اثر کاهندگی بر میزان مشارکت‌پذیری آنان است و نیز مشارکت‌پذیری زنان در سطوح پایین‌تر اقتصادی - اجتماعی، در حد بالاتری قرار دارد.

بالتر بودن مشارکت‌پذیری در میان زنانی که در سطح اقتصادی - اجتماعی پایین‌تری قرار گرفته‌اند، می‌تواند به این دلیل باشد که انگیزه‌های مشارکت در میان این دسته از زنان بیشتر است. دلایل بالاتر بودن انگیزه‌ی این‌گونه زنان برای مشارکت را (با توجه به پاسخ‌های ارائه شده)، می‌توان در تمایل بیشتر آنها به بهبود وضعیت کلی زندگی در محله، از طریق حل مسائل و مشکلات موجود جست‌وجو کرد؛ زیرا به نظر می‌رسد زنان در سطوح اقتصادی - اجتماعی پایین‌تر، به دلیل درآمد کمتر، سطح سواد پایین‌تر، مهارت‌های شغلی کمتر و...، اتکای کمتری به امکانات و پتانسیل‌های درونی خانواده، برای بهبود وضعیت کلی زندگی خود و خانواده‌شان داشته‌اند و راه‌حل مسائل و مشکلات زندگی خود را در مشارکت با سایرین دیده‌اند. بنابراین پایین بودن سطح اقتصادی - اجتماعی زنان، موجب افزایش انگیزه‌های مشارکت در آنها شده و این امر، میزان مشارکت‌پذیری این زنان را افزایش داده که در نهایت، موجب افزایش سهم زنان در بهسازی محله می‌شود. هرچند افزایش سهم زنان در بهسازی محله بسیار مطلوب است؛ اما به‌همراه افزایش سهم زنان، میزان تأثیرگذاری و توانایی آنان در بهسازی محله نیز اهمیت دارد. در این رابطه، مسائل و مشکلات ناشی از پایین بودن سطح اقتصادی - اجتماعی زنان، مانند فقر اقتصادی، سطح سواد پایین و... می‌توانند به‌عنوان عوامل تضعیف‌کننده‌ی نقش زنان در بهسازی محله به‌شمار می‌روند.



شکل ۶. تأثیر سطح اقتصادی - اجتماعی زنان در مشارکت‌پذیری محدوده‌ی مورد مطالعه

از سویی در فرضیه‌ی سوم عنوان شده است که کمبود کاربری‌های ویژه‌ی فعالیت‌های اجتماعی - فرهنگی زنان در محدوده مورد مطالعه، بر عدم توجه به مشارکت و توانمندسازی آنان (از سوی مدیران شهری) دلالت دارد. با توجه به پرسشگری انجام شده در محدوده‌ی مورد مطالعه و اطلاعات به‌دست آمده از آن، موارد مطرح‌شده در جدول شماره ۸، توسط زنان جامعه‌ی نمونه، به‌عنوان نیازها و کمبودهای کلی محله عنوان شده است:

جدول ۸. نیازها و کمبودهای محله

درصد فراوانی	کمبودها و نیازها	درصد فراوانی	کمبودها و نیازها
۲۰٪	امکانات تفریحی و گذران اوقات فراغت	۷۴٪	امکانات تجاری - خدماتی
۱۲٪	امکانات بهداشتی - درمانی	۵۴٪	امکانات ورزشی
۱۲٪	فقدان ایستگاه حمل‌ونقل عمومی	۲۵٪	فقدان کلاس نهضت سوادآموزی
۱۰٪	فاقد هر گونه امکانات	۲۰٪	فقدان مراکز حرفه‌آموزی

با توجه به جدول شماره‌ی ۸، بیشترین فراوانی در مورد کمبودها و نیازهای محله، مربوط به امکانات تجاری و خدماتی و سپس مربوط به امکانات ورزشی است. موارد بعدی آن دسته نیازها و کمبودهایی هستند که هر یک به نوعی، کمبود کاربری‌های اجتماعی - فرهنگی مربوطه را نمایان می‌کنند. برای مثال، کمبود کاربری‌های ورزشی (به‌ویژه مختص بانوان)، کمبود امکانات آموزشی (تحصیلی، حرفه‌ای) یا کمبود امکانات تفریحی و فرهنگی برای گذران اوقات فراغت که به ترتیب دارای بالاترین درصد فراوانی اظهار شده در میان نمونه‌ها هستند.

در اینجا می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد (بر اساس مطالعات پرسشنامه‌ای) که کمبود کاربری‌های مذکور در محله، به‌ویژه برای زنان، خود یکی از دلایل پایین ماندن سطح اقتصادی - اجتماعی و در نتیجه تضعیف نقش آنان در فرایند مشارکت و بهسازی است. همچنین وجود چنین نیازها و کمبودهایی در محله با کاستن از میزان حس تعلق به مکان، تا حدود زیادی بر کاهش میزان مشارکت‌پذیری زنان (جدول شماره‌ی ۶) و نیز بر تضعیف نقش زنان در فرایند بهسازی محله مؤثر است. این امر نشان از عدم توجه لازم به بحث مشارکت زنان در فرایند بهسازی محله‌ی مورد مطالعه دارد؛ چراکه بر اساس مبانی نظری پژوهش، جلب مشارکت زنان، ارتباط تنگاتنگی با ارتقای سطح آموزش، بهداشت و فرهنگ آنان دارد و نیز، توانمندسازی زنان خود نیازمند افزایش میزان مشارکت آنها است. وجود کمبودهای مذکور در محله و عدم اقدام مؤثر برای رفع آنها، نشان‌دهنده‌ی عدم توجه لازم به اهمیت و ضرورت ارائه‌ی امکانات مذکور در جلب مشارکت زنان بوده و این خود بر بی‌توجهی کافی به سهم زنان در امر بهسازی محله دلالت دارد.

نتیجه‌گیری

سکونتگاه‌های غیررسمی در درون و حاشیه‌ی شهرها، بازتاب کالبدی فقر شهری است که خود اغلب در نتیجه‌ی اعمال سیاست‌های تمرکزگرا و از بالا به پایین حکومتی ایجاد می‌شود. امروزه تغییراتی در شیوه‌ی نگرش و رویکردهای موجود به مسئله‌ی سکونتگاه‌های غیررسمی به‌وجود آمده است که از جمله مهم‌ترین آنها، می‌توان به تغییر رویکرد از بی‌تفاوتی یا حذف و پاکسازی آنها به رویکردهایی مانند مشارکت، بهسازی و توانمندسازی اشاره کرد. در این میان، اهمیت زنان به‌عنوان نیمی از جمعیت این سکونتگاه‌ها با داشتن نقش مادرانه و علاقه به پرورش فرزندانشان در محیط‌هایی که از نظر فیزیکی، اجتماعی و زیست‌محیطی سالم و مناسب هستند را نیز نمی‌بایست مورد غفلت قرار داد. بنابراین بامشارکت و توانمندسازی این گروه از جامعه، می‌توان در راستای بهسازی سکونتگاه‌های مذکور گام مؤثری برداشت.

یافته‌های این پژوهش نشان داده است که هرچند زنان جامعه‌ی نمونه از نظر ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی اغلب در سطح پایینی قرار گرفته‌اند (۷۴ درصد در سطح متوسط و پایین‌تر)، اما به دلیل آنکه درصد نسبی بالایی از آنان (۵۲ درصد) از نظر شاخص حس تعلق به مکان در سطح متوسط به بالا قرار دارند، میزان مشارکت‌پذیری در میان آنها در سطح متوسط به بالا قرار گرفته است (۶۲ درصد). این امر با بررسی ارتباط میان شاخص حس تعلق به مکان و میزان مشارکت‌پذیری زنان جامعه‌ی نمونه از طریق ماتریس همبستگی نیز اثبات شده است؛ به‌گونه‌ای که نمونه‌های دارای حس تعلق به مکان بالاتر، میزان مشارکت‌پذیری بیشتری را نشان داده‌اند. از سوی دیگر سطوح اقتصادی - اجتماعی پایین‌تر می‌تواند نقش آنان را در فرایند بهسازی تضعیف کند (به دلیل عدم توانایی در مشارکت‌های مالی و ...)، اما چنانکه یافته‌های پژوهش حاضر نشان داده است، از آنجاکه میزان مشارکت‌پذیری این دسته از زنان بالاتر بوده (که این خود

در نتیجه‌ی حسّ تعلق به بررسی ارتباط میان میزان مشارکت‌پذیری نمونه‌ها با سطح اقتصادی - اجتماعی آنان بوده و نشان‌دهنده‌ی این امر است که الزاماً بهتر بودن وضعیّت اقتصادی - اجتماعی زنان، دلیلی بر افزایش مشارکت‌پذیری در آنان نیست، به‌گونه‌ای که زنان در سطح اقتصادی - اجتماعی پایین‌تر میزان مشارکت‌پذیری بیشتری از خود نشان داده‌اند. هرچند قرارگیری زنان در مکان بالاتر، مادر بودن جامعه‌ی نمونه و داشتن انگیزه‌های بیشتر ایجاد شده است، می‌توان به افزایش سهم زنان در فرایند بهسازی این‌گونه محله‌ها امیدوار بود.

از سوی دیگر، مشاهدات میدانی و اطلاعات به‌دست آمده از پرسشگری پژوهش، بر عدم توجّه کافی مدیریت شهری به اهمیّت مشارکت‌پذیری زنان در امر بهسازی این‌گونه سکونتگاه‌ها دلالت دارد. کمبود کاربری‌ها و فضاهایی چون فرهنگی، آموزشی و تفریح در محدوده‌ی مورد نظر که می‌تواند زمینه‌ساز مشارکت‌پذیری (از طریق ایجاد رضایت و جلب اعتماد به عملکرد شهرداری) زنان این محله شود در تأیید این ادعا است.

بنابراین چنانچه هدف مدیران و مسئولان شهری، بهسازی محله‌ی مورد مطالعه از طریق مشارکت زنان و افزایش نقش و سهم آنان در فرایند مذکور باشد، می‌بایست با شناخت از ظرفیّت‌ها و عوامل مؤثر در مشارکت زنان اقداماتی در زمینه‌ی افزایش سطح اقتصادی - اجتماعی، افزایش حسّ تعلق به مکان، و افزایش میزان مشارکت‌پذیری آنان در محله انجام دهند. برنامه‌ریزی برای ایجاد کاربری‌های فرهنگی و اجتماعی مختصّ زنان، ایجاد مراکزی برای آموزش زنان مانند نهضت سوادآموزی، آموزش مهارت‌های حرفه‌ای، ایجاد فرصت‌های اشتغال و سازماندهی صندوق‌های مالی زنان در این محله‌ها، می‌تواند اقداماتی مؤثر در راستای ارتقای حسّ تعلق به مکان، ارتقای سطح اقتصادی - اجتماعی زنان و درنهایت، مشارکت‌پذیری آنان به‌شمار آید.

منابع

1. Abonyo, D., 1999, **Participation in Informal Settlement Upgrading**, a CBOs Role in Partnership with Other Actors, University of Nairobi, Kenya.
2. Aldrish, B.C. and Sandhu, R.S., 1995, **Housing in to Urban Poor: Policy and Practice in Developing Countries**, Zed Books Ltd, London.
3. Carley, M, Kirk, K., 1998, **Sustainable by 2020? A Strategic Approach to Urban Regeneration for Britain's Cities**, Policy, Bristol.
4. Chant, S. and Cathy Mellwaine, 2009, **Geographies of Development in the 21st Century: An Introduction to the Global South**, UK, Cheltenham.
5. Chant, S., 1997, **Women-headed Households: Diversity and Dynamics in the Developing World**, Basingstoke, Macmillan.
6. Desai, V., 1995, **Community Participation and Slum Housing: A study of Bombay**, Sage Publications, India.
7. Elda, M., 1998, **Women's Empowerment in Informal Settlements of the Peruvian Amazon Frontier**, University of Virginia, Virginia.
8. Glass, J., 1979, **Citizen Participation in Planning: The Relationship Between Objectives and Techniques**, Journal of the American Planning Association, Vol. 45, No. 1, PP. 180-189

9. Hall, T., 1998, **Urban Geography**, Roudledge, London.
10. Hamdi, N. and Geothert, R., 1997, **Action Planning for Cities: a Guide Community Practice**, John wiley, England.
11. Hazery Neyeri, H, 2008, **The Investigation of Effective Factors in urban Poverty in Iran**, Msc Thesis, University of Shahid Beheshty, Tehran. (*in Persian*)
12. Irandost, K, 2009, **Informal Settlement and the myth of Marginal Settlements**, Sharket Pardazsh va Urban Planning, Tehran Municipality, Tehran. (*in Persian*)
13. Kakoie, H. and Others, 2003, **The Collection of Marginal Settlements**, Vol. 2, University of Welfare and Rehabilitation Sciences, Tehran. (*in Persian*)
14. Ketabi, M and Others, 2003, **Women Empowerment for Participation and Development**, Women's Research Quarterly, No.7, PP. 5-30. (*in Persian*)
15. Khani, F., 2007, **Gender and Development**, Research Institute of Cultural and Social Studies, Ministry of Science, Research and Technology, Tehran (*in Persian*)
16. Klasen, S., 2006, **UNDP's Gender Related Measures: Some Conceptual Problems and Possible Solutions**, Journal of Human Development, Vol. 7, No. 2, PP.243-74.
17. Laurian, L., 2004, **Public Participation in Environmental Decision Making**, Journal of The American Planning Association, Vol. 70, No. 1, PP. 53-65.
18. Lee, J. K. and Park, H.G., 2011, **Measures of Women's Status and Gender Inequality in Asia: Issues and Challenges**, Asian Journal of Women's Studies, Vol. 17 No. 2, PP.7-31.
19. Ministry of Housing and Town Building, 2008, **National Repots and Tehran's Regional Meeting**, Second Meeting of Asian and Oceania , Housing and Town Building Ministers, Urban Sustainable Development, Growth, Justices and Identity, 13-15 April, Tehran (*in Persian*)
20. Mohammadi, H., 2010, **Citizen Participation in Urban Planning and Management: The case of Iran; Shiraz City**, Saadi Community, Ph.D Thesis, Kassel University, Germany.
21. Mohammadi, H., 2007, **Citizen Participation in Informal Settlements Potentials and Obstacles: The Case of Iran, Shiraz**, World Academy of Science, Engineering and Technology, Vol. 28, PP. 145-150.
22. Moser, C., 1998, **The Asset Vulnerability Framework: Reassessing Urban Poverty Reduction Strategies**, World Development, Vol. 26, No. 1, PP. 1-19.
23. Nour-Eddine Tag-Eldeen, Z., 2003, **Participatory Urban Upgrading: The Case of Ezbet Bekhit, Cairo, Egypt**, Master Thesis, Royal Institute of Technology, Stockholm.
24. Shady Telb, Zh., 2003, **Women's Social Participation**, Women's Research Quarterly, Vol.1, No. 3, PP. 141-170. (*in Persian*)
25. Shami, S., 1996, **Gender, Domestic Space, and Urban Upgrading: A Case Study from Amman**, Gender and Development, Vol. 4, No. 1, PP. 17-23.
26. Turner, J. F.C., 1982, **Issues in Self-Help Housing**, In Peter Ward(ed) **Self-Help Housing: A Critique**, Mansell, London.
27. UNHSP, 2009, **Planning Sustainable Cities**, United Nations Human Settlements Program, Earth Scan, England.
28. Wieringa, S., 1994, **Women's Interests and Empowerment: Gender Planning Reconsidered**, Development and Change, Vol. 25, No.4, PP. 829-848.